



توصیف فرهنگ

دفتر یکم از فرهنگ جامع فارسی نمونه‌ای است از فرهنگی بزرگ که طرح تدوینش در این دفتر ارائه شده است.

از همان نگاه نخست پیداست که این فرهنگ از جهت روش تدوین، مدخل‌گزینی، رویکرد به معنی، رویکرد به زبان و نوع تلقی از کاربرد فرهنگ، با دیگر فرهنگها تفاوت‌های کمی، ماهوی، و روش‌شناختی دارد. نگاه نخست یعنی همان برخورد با صفحات آغازین فرهنگ در اولین تورق، طراحی فهرست اختصارات متنوع و متعدد نشان می‌دهد که اطلاعات مربوط به ریشه، خاستگاه و موطن اصلی واژه‌ها اطلاعاتی کامل و همه‌جانبه است؛ به گونه‌ای که مشکل بتوان امکان فراتر رفتن از این طرح را به تصور آورد. به عبارت دیگر شناسنامه‌هایی که محل تولد (و گاه تاریخ آنها)، محل زندگی و مسیر حرکت واژه‌ها را در خود ضبط کرده‌اند، در فرهنگ معرفی شده‌اند.

چنانکه از عنوان فرهنگ پیداست، قاعدتاً باید بر همه واژه‌های زبان فارسی (تا حد امکان) اعم از عامیانه، محاوره، رسمی، ادبی، عرفانی، شاذ و کم کاربرد، تا حدی مهجور، مجهول، دخیل، سره،

نوپدید، علمی و فلسفی اشمال داشته باشد. از این رو اگر خواننده واژه‌هایی نظیر «آتا و اوتا» را مثلاً در کنار «آب آتش گون» یا «آتیسیم» می‌بیند، جای تعجب نیست. طبیعتاً تدوین چنین فرهنگی با روشهای رایج و مرسوم فرهنگ‌نویسی متفاوت است.

فرهنگ جامع فارسی (ف.ج.ف.) به روش قیاسی، انسجامی را می‌طلبد که وظیفه واژگان‌نگار را در قبال زبان بسیار دشوار می‌کند. رویکرد تدوین فرهنگ علمی و امروزی است. در فرهنگهای قیاسی واژه از انزوایی که نتیجه شیوه‌های رایج و غالب مبتنی بر ترادف یابی در نظامی الفبایی است به در می‌آید و در نظامی ماتریسی با دورترین خویشاوندان خود هم‌نشین می‌شود؛ این هم‌نشینی از طریق ارائه خوشه واژه‌هایی ممکن می‌گردد که منطق شکل‌گیری آنها از روابط اشتقاقی، ترکیبی، آوایی و معنایی برخاسته است و رابطه معنایی نیز به نوبه خود از ترادف تا تضاد و از معنای صریح (denotative meaning) تا معانی ضمنی و کنایی (connotative meaning) و از مثال و شاهد تا تعریف را در بر می‌گیرد؛ به عبارت دیگر مؤلفه معنی در شبکه وسیعی از روابط معنایی و سطوح متفاوت معنی توزیع می‌شود. با این رویکرد، فرهنگ از حوزه استفاده از استعاره افلاطونی ریشه و

فرهنگ جامع فارسی

● فرهنگ جامع فارسی
(الفبایی - قیاسی)
● دفتر یکم: حرف «آ»

سیما وزیرنیا

● بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، چاپ اول ۱۳۸۱

دفتر یکم:
حرف «آ»

زندانی؛ گرفتار؛ محبوس؛ مقید. نیز ← بند؛ زنجیر؛ زندان؛ قفس. ♦ ۲. که در بند تعلق کسی یا چیزی نیست: «غلام همت آنم که زیر چرخ کیود/ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» (حافظ)؛ «زیر بارند درختان که تعلق دارند/ ای خوشاسرو که از بار غم آزاد آمد» (حافظ). نیز ← فارغ. ♦ مرا. آزاده؛ حر؛ وارسته؛ مجرد. ♦ ۳. که برده و بنده و غلام نیست: «تو آزادی و هرگز هیچ آزاد/ نتابد همچو بنده جور و بیداد» (ویس و رامین). ♦ مرا. حر. ♦ مضم. غلام؛ برده؛ بنده؛ عبد. نیز ← نوکر. ج. آزادان. ♦ ۴. [سرزمین] که از اشغال دشمن درآمد است: «خرمشهر آزاد شد!». نیز ← آزادسازی. ♦ ۵. که به جانی یا قدرتی وابسته نیست: «کشور آزاد». ♦ مرا. مستقل*. ♦ مضم. وابسته*. نیز ← دست‌نشانده؛ مستعمر. ♦ ۶. که حق انتخاب دارد: «در انتخاب راه آزادی!». ♦ مرا. صاحب‌اختیار؛ مختار*. ♦ مضم. مجبور*. ♦ ۷. که محدودیت و ممنوعیتی برای آن منظور نشده است: «ورود برای همگان آزاد است». ♦ مرا. بلامانع. ♦ مضم. ممنوع. < بحث آزاد > (بחי که در آن چارچوب خاصی منظور نشده و در آن هرگونه اظهار نظری بلامانع است) «عشقه‌های آزاد!»: «روابط آزاد عاشقانه». ♦ ۸. بیکار؛ بی‌برنامه: «بعد از ظهرها آزاد است»: «وقت آزاد» (وقت بیکاری). نیز ← فراغت. ♦ ۹. باز: «فضای آزاد» (فضائی بی سقف و

درخت فراتر می‌رود و با قرار گرفتن در شبکه‌های ریزوم وار دورترین روابط و ازگانی، معنایی نواز و ازگان‌نگاری عرضه می‌کند. برای مثال به مدخل «آزاد» در این فرهنگ توجه فرمایید:
آزاد [āzād]/په. āzād, اوس. āzāta/۱. ص که از هر قیدرها [شده] است: «پرندۀ آزاد»: «از زندان آزاد شد»: «مهرم حلال، جانم آزاد!»: «دستان بسته‌ام آزاد نبود تا هر چشم انداز را به جان دربر کشم، هر نغمه و هر چشمه و هر پرندۀ» (احمد شاملو): «از هفت دولت آزاد است» (به خود اجازه گفتن هر حرفی و انجام دادن هر کاری را می‌دهد) و معمولاً دیگران هم به او ایرادی نمی‌گیرند [!]. ♦ مرا. رها. ♦ مضم. ... اسیر*: در بند؛

بی حصار در طبیعت. ◊ مضم. بسته؛ <فکر آزاد> (فکری که مشغول نیست)؛ <خط تلفن آزاد است!> (آماده شماره گرفتن است، بوق ممتد می زند. ◊ مضم. اشغال). ◊ ۱۰. که به جانی وصل نیست: <طنابی که یک سرش آزاد است>؛ <سر آزادسیم برق>. ◊ ۱۱. جد. که برای خرید آن نیازی به کوپون نیست: <فند و شکر آزاد>. ◊ مضم. کوپونی*. ◊ ۱۲. جد. بدون یارانه*: <شیر آزاد>. ◊ مضم. دولتی*. ◊ ۱۳. وابسته به بخش خصوصی: <شغل آزاد>؛ <اقتصاد آزاد> ← <اقتصاد>؛ <ارز آزاد>. ◊ مضم. دولتی*. ◊ ۱۴. اگی. (Zelkovacarpinifolia، تیره Umaceae) درختی است بلند و قطور به بلندی ۳۰ تا ۳۵ متر با شاخه های جوان کرکدار. برگها به طول ۸ تا ۱۰ سانتیمتر و عرض ۴ تا ۵ سانتیمتر، بیضوی، مستطیلی - تخم مرغی یا تخم مرغی، نوک تیز یا تقریباً نوک تیز، با قاعده ای گرد یا تقریباً قلبی، با لبه ای دندانداره ای یا کنگره ای - دندانداره ای، دمبرگ کوتاه. میوه فندقچه، به قطر تقریبی ۵ میلیمتر، نامتقارن با رگه های مشبک چروکیده، سبز رنگ. ◊ مرا. آزاد درخت. **ضج:** از درختان بارز ش جنگلی شمال ایران است. ◊ ۱۵. نظا. فرمانی که مافوق برای پایان حالت خیردار می دهد: <آزاد!>. ◊ مضم. خیردار*.

◊ ۱۶. ورزش. حالت برگشت عضلات و اندام از انقباض به حالت طبیعی و عادی. ◊ ۱۷. ق آزادانه*: <آزاد فکر می کند!؛ آزاد زندگی می کند!>. ◊ ۱۸. ص قد. نجیب زاده، نژاده، اصیل؛ شریف؛ آزاده: <ز شاهان کسی چون سیاوش نبود/ چون او راد و آزاد و خامش نبود> (فردوسی).

بازار، ~ ← بازار.

بندر، ~ ← بندر.

کشتی، ~ ← ورت. کشتی [ko-].

ماهی، ~ ← ماهی.

منطقه، ~ ← منطقه.

همانطور که ملاحظه می شود مدخل «آزاد» در هجده معنی توضیح داده شده است؛ از معنای تاریخی تا امروزی، و از معنای ارجاعی (referential meaning) تا مصداقی (meaning) و از کاربرد عام تا کاربردهای ویژه در حوزه فونونی خاص. طبعاً هر یک از این معانی تعریفی خاص و متضادی متناسب با خود دارند که مدخل از طریق آنها با معانی متعدد و گوناگونی چون اسیر، غلام، وابسته، مجبور، ممنوع، سبز، اشغال، کوپونی، دولتی و خیردار مرتبط شده با عبارت دیگر ارتباط واقعی آن بر اساس قواعد معنایی زبان باز نموده شده است. این نظام درختی و ریزومی شبکه ای صوری و معنایی پدید می آورد که مبتنی است بر اصل نظام دار بودن کل زبان و اشتغال نظام بزرگ آن بر نظامهای فرعی و کوچک تر. مراجعه کننده که به دنبال معنی واژه ای است، ناگزیر است که از شبکه روابط صوری به شبکه روابط نحوی و گاه از نظامی کوچک به نظام کوچک دیگر یا نظام بزرگ تر حرکت کند و به این ترتیب مفهوم و هدف فرهنگ از سرنوشت رف نشینی و نقش مراجع محوری به کارکرد آموزشی و پژوهشی ارتقا می یابد که هدف اساسی فرهنگ نویسی علمی و نیز تدوین فرهنگهای الفبایی - قیاسی است. غالب مدخلهای فرهنگ و ضمایم آنها را می توان به عنوان مصداقی برای این موضوع ذکر کرد. مثلاً اطلاعات ارائه شده ذیل مدخل «آب» مراجعه کننده را به حوزه های جغرافیا، شیمی (آب سوخت و سازی)، پزشکی (آب مروارید)، زبان عامیانه (آب بوری - اکسیژنه)، زبان ادبی (آب آتش گون)، فقه (آب قلیل)، عرفان (آب عنایت) و مصداقهای دیگری از معنای حقیقی و مجازی آب می کشاند و سپس به حوزه ضرب المثلهای هدایت می کند. به عبارت دیگر معنا در ف. ج. ف تنها از طریق کوتاه ترین فاصله میان دو نقطه که همان نظام ترادف یابی است ارائه نشده است، بلکه در خطوطی ماریجی، زیگزاگ و حلقوی حرکت می کند. در نتیجه بعضی واژه ها که در فرهنگهای قدیمی مهجور مانده اند در این فرهنگ امکان حضور می یابند.

بخش قابل ملاحظه ای از آنچه در باب شبکه های صوری و معنایی متشکل از مجموعه های خوشه ای و هم خانواده بر اساس روابط ترکیب، اشتقاق، تضاد، ترادف و هم آوایی ذکر شد طبیعتاً مبتنی بر قواعد تداعی واژگانی است. از مطالعه این دفتر نمونه چنین بر می آید که خوشه های متشکل از واحدهای متداعی واژه ها را در دو جهت درون زبان به حرکت وامی دارند؛ به عبارتی دیگر شبکه ها محصول حرکت واژه ها در دو جهت مختلف درون نظام زبان اند: سیر همگرا (convergent) که اشتقاق، ترادف و ترکیب و استعاره محصول آن است؛ سیر واگرا (divergent) که مبتنی است بر رابطه تضاد. هم آوایی (homonymy) نیز غالباً میان این دو در نوسان است. به این ترتیب واژگان نگار ذهن مراجعه کننده را از نقطه آغاز جست و جو که مدخل است تا دورترین روابط واژگانی ممکن به حرکت وامی دارد. این فن در واژگان نگاری برای نگارنده این سطور یادآور نوعی فن رمز واژه (Word technique Watch) بر اساس قانون تداعی برای حرکت در لایه های عمیق ذهن است. با این تفاوت که فن رمز واژه متکی بر راهبردی مرکز گراست و در آن شبکه تداعیها از تعدادی واژه حرکت می کند و به واژه کلیدی مرکزی می رسد؛ اما در شیوه شکل دهی خوشه واژه ها، حرکت از مدخل (که کلید است) آغاز می شود و شبکه های واژگانی را که میان غالب آنها وجوه اختلاف بسیار است، با حرکتی مرکز گریز سامان می دهد.

می توان برای این ویژگی که منبعت از «نظام باز زبان» در حوزه واژگان است نوعی هندسه ذهن قائل شد که با شیوه مبتنی بر ارائه واژه در فرهنگها به صورتی منزوی و تک افتاده کاملاً در تقابل است؛ در نظام باز زبانی، واژه ها از یک سو و شبکه های واژگانی از سوی دیگر به هم نزدیک می شوند، عرصه خود را وسعت می دهند و حدود و ثغور یکدیگر را تعیین می کنند.

گاه از این شبکه روابط صوری و معنایی ارتباطی ظریف میان مدخلهای گوناگون دریافت می شود که حاوی اطلاعات زبان شناختی مفیدی است. مثلاً از تعریف «آل» در معنای موجود وهمی که قائل زانوست و گیس سرخ دارد و «آل» در معنای گل سرخ و «آل» در معنای درختی که از ریشه آن رنگ سرخ می گیرند، جنبه هایی از خصصت استعاری زبان پدیدار می گردد که برای پژوهشگر در مسائل زبان کاربردهای خاص و برای مراجع عادی فرهنگ نکته های جذاب و تفکربرانگیز در خود نهفته دارد.

چند ویژگی دیگر

آنچه ذکر شد ناظر بر راهبردهای کلان تدوین فرهنگ جامع فارسی است. در ترفی دیگر ویژگیهای دیگری نیز می توان از دفتر یکم استخراج کرد که با اصول پیش گفته نیز هماهنگی و همسویی دارند:

- واژه ها در ف. ج. ف. شناسنامه دارند، یعنی مکان و زمان ورودشان مشخص است؛ یا به عبارتی درباره محل تولد آنها توضیح داده شده و بعضی تاریخ گذاری شده اند. مثال:

آبونمان [abon(e)mān]؛ ◊ ۱. ... ◊ ۲. تد. بولی که بابت اشتراک می پردازند؛ حق اشتراک: <... میزبان آبونمان سالیانه آن و طریق دریافت آن را طوری قرار داده اند که هیچ تحمیلی نخواهد بود...>

(اطلا. ش. ۲، س ۱، ۱۹ مرداد ۱۳۵۵)

- استفاده از مثال و شاهد امکان ارائه معنای در بافت کاربردی و بافت ادبی ممکن می سازد. مثال:

آخر [axer]، تد. [axar]، ع. /.../ ◊ ۴. ◊ ۱. آخه* <دلا چندم بریزی خون ز دیده؟ شرم دار آخر! توهم ای دیده خوابی کن، مراد دل برآز آخر>> (حافظ).

آخه [axe] ◊ ۱. عامیاء. تد. آخر* axer... <آخه ناسلامی ما هم آدمیم!>؛

«آخه صد تومان پول که این حرفها را نداره!»

- ارائه ترکیبهای ویژه بر اساس نقش آموزشی که به آن اشاره شد، قابلیت واژه‌سازی زبان فارسی را به گونه‌ای غیر مستقیم اما با مثال و مصداق برای خواننده توضیح می‌دهد.

- توضیح ذیل مدخلها متکی بر اطلاعات نوین زبان‌شناختی است.

- تعریفها مبتنی بر ایجاز و سادگی و گاه به تناسب مدخل علمی و تخصصی است.

- با حذف واژه‌های بی کاربرد به ویژه ترکیبات عربی مهجور از تزریق تصنعی واژه‌ها به بدنه فرهنگ پیشگیری شده است.

- ارائه اطلاعات ذیل مدخل (مقاله) در مباحث تلفظ، تعریف (بر اساس اولویت کاربرد)، مقوله دستوری، ریشه‌شناسی، ترادف، تضاد، زبان منبع، هم‌آوا، مثال و شاهد از نظمی ویژه پیروی می‌کند. (مقوله‌ای که نگارنده بسیار به آن حساس است.)

از آنچه ذکر شد می‌توان برای ف. ج. ف تعریفی ارائه داد: **فرهنگ جامع زبان فارسی** در عین استفاده از تجربه‌های فرهنگ‌نویسی سنتی، با رویکردی علمی و زبان‌شناسیک بر اساس روش قیاسی، واژه‌های زبان فارسی را به گونه‌ای در خوشه واژه‌ها متحد می‌کند که بر اساس قانون هم‌خوانی شبکه روابط صوری و معنایی می‌سازند. در این شبکه‌ها ظرفیتها، و بر هم کنشهای واژگانی بازنموده می‌شود و می‌توان بخش عمده قواعد آوایی، صرفی، نحوی و روابط معنایی زبان را از آنها استخراج کرد. مجموع این ویژگیها نقش ف. ج. ف. را به سمت کارکرد آموزشی و پژوهشی سوق می‌دهد که از اهداف واژگان‌نگاری نوین است.

چند پرسش و یک پیشنهاد

بی‌تردید ف. ج. ف. مبتنی بر نقشه‌شناختی (cognitive map) ویژه‌ای است. این نقشه محصول تفکر پیش‌رونده در جهات گوناگون (divergent thinking) برای سازمان‌دهی شبکه روابط واژگانی است؛ اما در مورد اینکه در هر حوزه با توجه به اهمیت مدخلها از جهت نوع و میزان کاربرد و شیوه ارائه آنها تا کجا باید پیش رفت یا نرفت، وجود سازمانی که برخاسته از توافقی پیشینی، ضمنی و نسبی

باشد از مطالعه دفتر نخست بر نمی‌آید. این امر ویژگیهایی را در ف. ج. ف. پدید آورده است که پرسشهای زیر برخاسته از آنهاست. (این پرسشها مربوط اند به ضرورت اتخاذ روش معین برای تعیین میزان پیشروی در حوزه معانی مجازی، میزان انتخاب واژگان علمی، راهبردهای انتخاب شواهد، روش انتخاب مترادفها، میزان اشتغال بر واژه‌های شکسته و محاوره‌ای، ترکیب‌گزینی، اشتغال بر واژه‌های مهجور، معنای مصداقی و ضرورت نوآوری در رسم الخط).

(۱) اگر شیوه ارائه اطلاعات بر اساس ضبط معنیهای مجازی گوناگون ذیل مدخل «آب» معیار و پذیرفته است چرا این روش برای مدخلهایی چون آینه اعمال نشده و از ضبط بعضی معنیهای آن فروگذار شده است؟

(۲) علت ضبط نشدن واژه‌های پر کاربرد بیگانه در زمینه‌هایی چون روان‌شناسی و فیزیک در برابر گردآوری واژه‌های تخصصی کم کاربرد در حوزه‌های دیگر علمی چیست؟

(۳) آیا نارسایی تعریف در مورد بعضی اصطلاحات علمی مربوط به شیوه انتخاب مآخذ است یا استفاده از شبکه تداعیها و برای رفع آن در نسخه نهایی چه تمهیدی اندیشیده‌اند.

(۴) ف. ج. ف. با فرهنگهای تخصصی دانشهایی چون فیزیک و شیمی کجا حدود و ثغور یکدیگر را تعیین و مراعات می‌کنند و معیارهای این مرزگزینی برای فرهنگ‌نویس چیست؟

(۵) کدام معیارها باید بر انتخاب شواهد شعری حاکم باشند تا میزان شواهد برای واژه‌های پر کاربرد روزمره در برابر انتخاب شواهد برای واژه‌های مهجور و کم کاربرد منطقی باشد؟ و اساساً مرز مهجور و غیرمهجور در فرهنگ کجاست؟

(۶) وسعت دامنه ترادف‌یابی از میان واژه‌های متروک و فرهنگهای قدیمی، تابع چه ضوابطی است؟ و با چه معیارهایی باید معانی مصداقی را برگزید تا شیوه کاریک دست شود؟

(۷) روش ضبط واژه‌های شکسته و محاوره‌ای از چه معیارهایی پیروی می‌کند؟

(۸) انتخاب نماد حلقه بر روی (ژ) برای نشان دادن مصوت (o) چه ضرورتی دارد؟ با توجه به اینکه املاهای واژه‌هایی چون آلامود، کوزه، و اوتوموبیل ... مشکل دیگری نیز بر دشواریهای خط فارسی خواهد افزود.

اگر بخشی از شبکه‌های واژگانی محصول فرایندهای تداعی شبیه فن رمزواژه، اما به صورتی مرکز گریزند، ضروری است که محصول کار از شبکه تداعیهای گوناگون یعنی ویرایشهای متعدد و همچنین پالونه کاستنها و افزودنهای لازم بگذرد. اتخاذ این روش بر ضریب دقت علمی در تعریفها خواهد افزود، از ایجاد شبکه‌های واژگانی بزرگ و غیر ضروری خواهد کاست و تصویری واقعی‌تر و کاربردی‌تر از زبان ارائه خواهد داد.

سخن آخر اینکه جای این چارچوب روش شناختی و نقشه معرفتی در واژگان‌نگاری فارسی خالی بوده است، حتی اگر بیش از نکات ذکر شده در ف. ج. ف. بتوان از این نوع کاستیهای جزئی یافت، برای کاری علمی، و بزرگ که نخست بار در حوزه فرهنگ‌نویسی انجام می‌گیرد و پیشینه‌ای نیز در زبان فارسی ندارد، بی‌اهمیت و قابل اغماض است.

می‌توان گفت که ف. ج. ف. آغاز عصری جدید را در فرهنگ‌نویسی نوید می‌دهد. عصری که در آن اصول فرهنگ‌نویسی نوین معیارهایی را حاکم خواهد کرد که بر اساس آن فرهنگهای دیگر تنها در انطباق با این نقشه‌شناختی، ذیل تعریف فرهنگ جامع فارسی قرار خواهد گرفت.

